

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال پنجم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۹۲، ص ۳۴ - ۱

خودستایی‌های آموزنده در اشعار ناصر خسرو و قبادیانی

دکتر عطا محمد رادمنش* - الهه شهبانی**

چکیده

خودستایی از مضامین پر اهمیت شعر فارسی است که در آثار شاعرانی که در ادوار گوناگون حیات ادبی ایران می‌زیسته‌اند جلوه‌گر شده است. این شاعران با ذهنیت‌های منحصر به فرد و تحت تأثیر محیط به مضمون‌آفرینی‌های بدیع در زمینه خودستایی دست یازیده‌اند و از این مهم در جهت دستیابی به اهداف خود سود جستند. خودستایی ممکن است ارزش تعلیمی داشته باشد، بدین صورت که شاعر خود را الگوی هر خصیصه اخلاقی نشان دهد تا از این طریق به جلوه دادن ارزش‌های والایی که می‌خواسته است به ضمیر خواننده القا کند بپردازد و با تشویق و تحریض مخاطب به این صفات، حرکت به سمت زندگی متعالی را برای او ممکن سازد.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد radmanesh@iaun.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد shabani_elaheh@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۲/۹/۱۷

تاریخ وصول ۹۲/۶/۱۲

ناصرخسرو قبادیانی، شاعر قرن پنجم، در زمینه سرودن خودستایی‌های آموزنده در شعر فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. او خود را به سبب هنر سخنوری، فضل و همت والا می‌ستاید و از دیگران برتر می‌داند.

در این جستار، کوشش می‌شود به بررسی ماهیت خودستایی و انگیزه‌های آن و معرفی اجمالی زندگی و شعر ناصرخسرو پرداخته شود و سپس با تأمل در انواع خودستایی‌های هدفمند اخلاقی و تعلیمی در شعر او، وجوه شخصیتی و افکار این شاعر بلند مرتبه روشن گردد.

واژه‌های کلیدی

خودستایی‌های تعلیمی، شعر، ناصرخسرو

۱- مقدمه

خودستایی یکی از انواع مدایح شعر فارسی به شمار می‌رود. در تعریف «خودستا» گفته‌اند: کسی که خود را با فضیلت می‌داند و از خود تعریف می‌کند (داعی الاسلام، ۱۳۶۴: ذیل خودستا)؛ مدح کننده از خود، لاف زننده درباره خود، از خود تعریف کننده، به خود صفات و فضایل نسبت دهنده (دهخدا، ۱۳۶۵: ذیل خودستا).

معادل خودستا در زبان‌های اروپایی ناریسیس است. «ناریسیس»، در زبان فارسی معادل نرگس است. اصل این واژه یونانی است و به لاتین «*Narcissus*» می‌شود و همان است که به عربی «نرجس» و به ترکی «نرگیز» می‌گویند.

ناریسیس در اساطیر یونانی جوان زیبایی بود که عشق را پست و ناچیز می‌شمرد و به شیفتگان خود بی اعتنا بود اما روزی تصویر خود را در آب دید و آن چنان شیفته آن شد که برای در آغوش کشیدن خود، به درون آب پرید و جان سپرد. خدایان گل نرگس را به جای او بر کناره آب رویاندند. از این رو در مغرب زمین، گل نرگس رمز

خودخواهی و خودپسندی است (رک: گریمال، ۱۳۶۷: ۲/ ۶۰۷-۶۰۵).

۲- مرز میان خودستایی و مفاخره

«مفاخره» و «خودستایی» دو مقوله کاملاً مترادف نیستند؛ دایره شمول مفاخره گسترده است در حالی که خودستایی تنها بخشی از این دایره را به خود اختصاص می‌دهد. به بیان دیگر، میان مفاخره و خودستایی رابطه منطقی عموم و خصوص وجود دارد.

برای فهم بهتر موضوع، ابتدا باید گفت دو نوع «من» وجود دارد. نوع اول، مالکیت در آن آشکار است. فرد در اداره آن چه «از من» است صاحب اختیار است و خود را در حد آن‌ها گسترش می‌دهد ولی نوع دوم آن چیزی است که «به من» موصوف می‌شود و ضمنی است و با دیگران اشتراک دارد. یعنی آشنایی انسان با آن‌ها در حد فردیت من با آشنایی دیگران متفاوت است (رک: کیانوش، ۱۳۶۹: ۲۳-۲۲).

با اندکی تأمل در می‌یابیم که من درونی شخص (من خود) ویژگی‌هایی را به خود نسبت می‌دهد که انتخاب خودش بوده است و ذاتی نیست بلکه اکتسابی است؛ در مقابل، منتخبات من مشترک با دیگران، بدون اراده شخص برگزیده شده‌اند.

دکتر شریعتی از قول «هایدگر»، از طرفداران مکتب اگزیستانسیالیسم، معتقد به دو وجود در هر شخص انسانی است: یکی، من به عنوان موجود زنده و عضو جمعیت یک کشور و زاده شده از یک پدر و مادر و همه چیزهایی که یک شخص در آن با دیگران اشتراک دارد. این من، «وجود مجازی» نام دارد؛ وجود دوم، من حقیقی و واقعی است که به دست خود انسان ساخته می‌شود و ماهیت و شخصیت فرهنگی وی را مشخص می‌سازد؛ این وجود، «وجود حقیقی» است (رک: شریعتی، ۱۳۵۷: ۱۸-۱۷).

«خود، جوهر نیست بلکه فرآیندی است که در آن بین من فاعلی و من مفعولی نوعی گفت و گو در می‌گیرد؛ من مفعولی، بخش کم و بیش یکدست برخوردارها و عقاید افراد دیگری است که ما آن‌ها را هم چون تجربه آگاهانه خود به یکدیگر پیوند داده‌ایم و از آن‌ها

نقش‌هایی را برای نمایش عقایدی که دربارهٔ دیگران داریم انتخاب می‌کنیم؛ بسیاری از این‌ها نقش‌هایی هستند که می‌دانیم جامعه انتظار ایفای آن را از جانب ما دارد. منِ فاعلی، خود عمل‌کننده یا مبتکر یا عامل دگرگون‌کننده است و بدون آن، از نوجویی، انجام کارهای نامنتظر یا نوآوری تجربی اثری دیده نخواهد شد؛ در حالی که جنبه‌های مختلف منِ مفعولی به آموزش فرهنگی، اجتماعی و به اوضاع خاص زمان و مکان بستگی دارد، منِ فاعلی معرف هویت خود در نزد انسان صاحب تجربه است» (موریش، ۱۳۷۳: ۱۹۲).

با تعمیم مسائل گفته شده با موضوع اصلی بحث یعنی خودستایی واضح است که گرچه در بیان نویسندگان اصطلاحات مختلف است ولی معنا و مفهومی که در دل کلامشان نهفته، یکسان و مشترک است. ستایش شاعر از «منِ خود» در قاموس عباراتی نظیر «از من»، «وجود حقیقی» و «منِ فاعلی» ظاهر می‌شود و عنوان «خودستایی» به خود می‌گیرد ولی ستایش شاعر از «منِ دیگران» با عباراتی مانند «موصوف به من»، «منِ مجازی» و «منِ مفعولی» نمودار می‌گردد و عنوان «مفاخره» را به خود اختصاص می‌دهد. از این رو ستودن خود به سبب هنر سخنوری، داشتن علم و دانش، مقام و منزلت و... به مقولهٔ خودستایی وابسته است و افتخار به حسب، نسب و نژاد، ملیت، دین و اعتقاد، داشتن ممدوح و... جزء مبحث مفاخره به حساب می‌آید.

«منِ خود» از دلِ «منِ دیگران» نشأت می‌گیرد، و گرچه نمایندهٔ فردیت گوینده است ولی به واسطهٔ دیگران معنا می‌یابد و صاحب صورت می‌شود؛ همان‌گونه که خودستایی‌ها هم بخشی از مفاخرات هستند؛ اینجاست که لزوم حضور دیگران برای معنا دار شدن منِ خود که به بیان خصلت‌های نیکوی خویش می‌پردازد، آشکار می‌گردد.

۳- خودستایی در شعر

از نظر روان‌شناسان، حس خودستایی مانند دیگر غرایز و سرشت‌های موجود در آدمی

در همهٔ انسان‌ها وجود دارد ولی بروز آن به استعدادها و خصلت‌های هر شخص بستگی دارد. برخی از آنان معتقدند شدت و ضعف حس خودشیفتگی به عوامل وراثتی بر می‌گردد و برخی دیگر، بروز خودشیفتگی را به عوامل گوناگون اجتماعی مانند خانواده، مدرسه و دیگر محیط‌های پرورش انسان مربوط می‌دانند.

بنابراین خودشیفتگی را می‌توان نوعی خود بزرگ‌بینی دانست و خودستایان را افرادی که دارای یک احساس اغراق آمیز درباره «محق بودن» خود هستند، به شمار آورد.

«اگر باور داشته باشیم که خودستایی در بشر امری است غریزی، ناگزیر باید بپذیریم که این میل باطنی در افراد مختلف جلوه‌های گوناگون دارد و هر کس به طریقی خاص، از جمله راه نطق و بیان، آن را ابراز می‌دارد. بدین ترتیب خودستایی و عرض هنر- تا آن جا که به افراط و گزافه‌گویی نکشد- امری است طبیعی و فقیر و غنی، عارف و عامی، زاهد و دنیا دار در آن شریکند» (فرزام‌پور، ۱۳۵۴: ۳۷۵).

باور استوار و بی‌چند و چون به خویشتن و شیفتگی بر خویش در حوزهٔ شعر و هنر فراتر از اصول و قواعد روان‌شناسی است. انسان در هنر است که خود را آن چنان که هست باز می‌نماید؛ «هنر فریادی است که یک باره، از ژرفای جان هنرمند بر می‌آید؛ فریادی که نمی‌توان آن را فرو گرفت؛ جان هنرمند پیمان‌های است که سرشار شده است، به ناچار بر می‌آید؛ فرو می‌ریزد» (کزازی، ۱۳۶۷: ۲).

خودشیفتگی که روانشناسان اروپایی آن را بیماری نارسیسیسم می‌نامند برای همگان بیماری است ولی برای هنرمند آفرینشگر «بیماری نیست بلکه یکی از خصوصیات هنرمندان برتر است که در برابر دیگران از خود و هنر خود دفاع می‌کنند و نه به عنوان اینکه خودستا باشند بلکه از حقی که وجود دارد پشتیبانی می‌کنند» (فروم، ۱۳۸۵: ۲۹۰).

ریشهٔ هر گونه خودستایی در حقیقت نوعی خودخواستن است زیرا شاعر در پی دست یافتن به نوعی برخورداری، لذت و یا کمال و تعالی است و همه این ستایش‌ها

در حقیقت نوعی اندیشیدن به خود است اما منظور از خودگرایی، آن گونه از اندیشه‌های شاعر است که بی پرده و صریح، بر مدار «خود» او و یا نفسانیات و نیازهای شخصی او می‌چرخد؛ در این شیوه از شاعری، «من» شاعر تنها محک تشخیص دهنده خوبی‌ها و بدی‌هاست.

با نگاهی به آثار شاعران ایرانی از قرون اولیه تا امروز در می‌یابیم خودستایی تقریباً در همه آنها وجود دارد. می‌توان گفت این موضوع برای شاعران میدانی است برای خودنمایی و بیان اوصاف برتر در وجود خود و احیای موقعیت و پایگاه اجتماعی خویش زیرا «اثر یک هنرمند خلاصه روح و جوهر وجود اوست» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۶۴). بی‌گمان هنر یکی از زمینه‌های آفرینندگی است؛ «هنرمندان به گوهر و بزرگ نمی‌توانند خویشتن ستای نباشند زیرا این ویژگی منشی و رفتاری، در روانشناسی آنان ویژگی بنیادی و ناگزیر است. هنرمندان به گونه‌ای نهادین و ناخود آگاه، خویشتن را برتر از دیگران می‌دانند زیرا توانایی شگرف و بی‌مانندی در خویش می‌یابند که دیگران به یکبارگی از آن بی‌بهره‌اند و آن توان آفریدن است. پس به همین سبب، هنرمندان بزرگ به ناچار خودشیفته‌اند» (کزازی، ۱۳۸۱: ۷۹).

۴- منش ناصر خسرو

ناصر خسرو در سال ۳۹۴ هـ در قبادیان بلخ به دنیا آمد. در آغاز جوانی در دستگاه غزنویان و سلجوقیان خدمت دیوانی می‌کرد و ظاهراً در سن چهل سالگی به دنبال خوابی که دید از «دبیری محتاط و شاعری مدیحه سرا» به شاعری فرزانه تبدیل شد و به زهد گرایید. در همان ایام سفری به مصر کرد. بعد از هفت سال که به خراسان بازگشت، از جانب خلیفه فاطمی با لقب حجت خراسان، مأمور نشر دعوت اسماعیلی در آن سامان گشت اما دعوت او با مخالفت علمای خراسان و دشمنی عامه اهل سنت مواجه گشت. سرانجام ناچار به یمگان رفت و در سال ۴۸۱ هـ وفات یافت (ر ک: صفا،

۱۳۶۸: ۲/ ۴۵۸-۴۵۳). «آثار ناصر غیر از دیوان قصاید و مثنوی‌های روشنایی نامه و سعادت نامه، چند رساله تعلیمی و فلسفی را هم در زمینه عقاید اسماعیلی شامل می‌شود که نویسنده را در کلام و فلسفه رایج عصر دارای اطلاعات عمیق نشان می‌دهد» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۲۷۹). «ناصر خسرو را مردی می‌یابیم که می‌کوشد زندگی را با اخلاق و با داشتن غرض و هدف بگذراند؛ مردی که گذشته را تجربه کرده سپس بر آن شده است که تغییری اساسی در زندگی خود بدهد؛ مردی که با انقلابات عظیم و شکست‌هایی که در زندگیش پیش آمده به خوبی به سازش رسیده و کنار آمده است» (هانسبرگر، ۱۳۸۰: ۲۶).

شیوه سخن ناصر خسرو خاص اوست اما می‌توان آن را نمونه کامل و تمام عیار سبک خراسانی دانست. شعر برای وی وسیله بوده است نه هدف و از آن جا که تأثیر شعر در طبع مردمان از خطابه بیشتر است، ناصر از شعر برای اشاعه افکار خود استفاده کرده است. «ناصر خسرو به واقع شاعری یگانه است، هم از لحاظ طرز فکر و هم از نظر شیوه شاعری؛ فکر و شعر و زندگی ناصر خسرو به هم پیوسته و همانند است؛ کرداری داشته مطابق اعتقاد و شعری نمودار هر دو... می‌توان گفت شعر ناصر خسرو از نظر محتوا و صورت، واژگان و آهنگ و اوج و فرود و شتاب و درنگ، همان ساخت اندیشه اوست در قالب وزن و کلمات» (یوسفی، ۱۳۷۶: ۷۷). ناصر خسرو پیش از آن که به ساحات و جوانب هنری شعر بیندیشید، به مضمون و محتوای آن که جز تبیین حکمت و پارسایی و دانایی نیست توجه می‌کند «و از همان آغاز با عقل و علم و سخن، سه معشوق دایمی خود پیوند الفت می‌بندد و تا آخر عمر مداح این خداوندان پر کرامت باقی می‌ماند» (طبری، ۱۳۴۸: ۲۷۰). موضوع خودستایی در شعر ناصر خسرو موضوعی است دراز دامن؛ او سوار بر مرکب راهوار سخن بر پهنای بی کرانه عالم خودستایی می‌پوید و به خویش به دیده تحسین می‌نگرد. «این مایه غرور و خودستایی

ناصر خسرو بی شک حاصل تحقیر و آزاری است که دشمنان بدخواه در حق او روا دانسته‌اند و او را نسبت به جامعه، خشمگین و در حق اولیای وقت کینه توز کرده‌اند» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۷۵).

۵- مضامین خودستایی‌های آموزنده در شعر ناصر خسرو

تکیه اصلی خودستایی‌های ناصر خسرو بر مبنای «من» شاعر است و او در این شیوه شاعری به ارزیابی هنر و شخصیت خود پرداخته است. در عنوان نوشتار حاضر، نوعی تناقض نما (پارادوکس) وجود دارد که چطور می‌شود خودستایی آموزنده باشد؟

در پاسخ باید گفت پیدایش ناصر خسرو جریان تازه‌ای در شعر فارسی به وجود آورد. اشعار او آینه تمام نمای ارزش‌های اخلاقی و تفکر دینی اوست. با نظری به دیوان ناصر در می‌یابیم که در بیشتر ابیات زاویه دید شاعر، سوم شخص است ولی در اشعاری که وی به عنوان اول شخص و متکلم سخن می‌گوید، در قامت آموزگاری توانمند ظاهر می‌گردد. او صفاتی را به خود منسوب می‌کند که جزء معیارهای اخلاقی و آموزنده است. معرفی خود به عنوان شاخص و بیان این خصایص پسندیده از زبان شاعر، صرف نظر از این که این صفات تا چه حد در وجود وی پر رنگ بوده است، خواننده را به تأمل وادار می‌کند و سبب تشویق و ترغیب انسان‌های هم عصر شاعر و نیز نسل‌های آینده به این صفات می‌شود. خودستایی‌های ناصر انسان‌ها را به خدانشناسی، خودشناسی و برگزیدن فضایل نیک دعوت می‌کند و از رذایل باز می‌دارد تا در تزکیه نفس بکوشند و وجودشان منبع خدمت به خلق گردد. از نگاهی دیگر ناصر خسرو انسانی را که حائز چنین ارزش‌های والایی است می‌پسندد و قابل تحسین و تقدیر می‌داند. بنابراین وضع اصطلاح «خودستایی آموزنده» شایسته است.

در این پژوهش، خودستایی به سه گروه اصلی تقسیم می‌شود و برای هر یک زیر گروه‌هایی در نظر گرفته می‌شود؛ این امر به ثبت جزئیات و لطایف ستایش‌هایی که

ناصر از خویش داشته و بر اساس آن دعوی برتری کرده است، کمک مؤثری می‌نماید. این سه گروه عبارتند از: هنر سخنوری، فضل و همت والا؛ ذکر این نکته ضروری است که زیر گروه‌های هر گروه، صرفاً در حوزه معنای لغوی گروه اصلی ممکن است نگنجد بلکه با آنچه در عرف جامعه گذشته صدق می‌کند، ارتباط معنایی می‌یابد. برای پرهیز از حجیم شدن نوشته، بنابر بسامد صعودی- نزولی عناوین زیر گروه‌ها به آوردن نمونه‌هایی بسنده می‌شود و بقیه اشعار در پایان هر مبحث با ارائه صفحه آن به دیوان شاعر ارجاع داده می‌شود؛ بررسی انواع خودستایی در اشعار این حکیم خردمند، خواننده را با ذهن و زبان شاعر و به طور کلی به دنیای وی رهنمون می‌سازد، گرچه او در دیوانش چنین می‌گوید:

مباش مادح خویش و مگوی خیره مرا که من ترنج لطیفم خوش و تو بی مزه تود
(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۳۲)^۱

۱-۵- هنر سخنوری

سخنوری هنری است که از روزگاران دیرین مورد توجه ارباب فضل و کمال بوده و در ادبیات فارسی نیز نظر بزرگان ادب را به خود جلب نموده است؛ عنصر المعالی در سفارش به فرزندش می‌گوید: «بدان که از همه هنرها، بهترین سخن گفتن است» (عنصر المعالی، ۱۳۸۵: ۲۸)؛ شاعران، این فرمانروایان ملک سخن، نعمتی ارجمندتر از سرمایه‌های این جهان دارند و آن دسترسی به گنجینه سخن است. اهمیتی که حکیم ناصر خسرو به سخن می‌دهد کم نظیر است. او سخن را عامل امتیاز انسان‌ها از یکدیگر می‌شناسد: «سخن پدید کند کز من و تو مردم کیست» (۷۰) و کلمه سخن را این گونه تعریف می‌کند: «اگر گوید سخن چیست؟ گوئیم هر لفظی که بر معنی دلیل کند سخن است» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۵۲). کلید سعادت هر دو جهان سخن خوب است و باید انسان نفس خود را با سخن خوب پرورش دهد و ناصر خود را به واسطه این امر می‌ستاید:

عروس سخن را نداده است کس
 به جز حجت این زیب و این بال و یال
 سخن را چون منش پیش خواندم ز فخر
 به صدر اندر آمد ز صفّ التّعالم
 (۲۵۱)

۵-۱-۱- حکمت و اندرز در شعر

درباره مقام والای اندرز دهندگان، این سخن پیامبر اکرم (ص) فروغ خاصی دارد:
 «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ»: به راستی
 بزرگ‌ترین مردم در رتبه، در روز رستاخیز نزد خدا، آن کس است که در زمین خدا
 برای نصیحت خلق خدا بیشتر دوندگی می‌کند (کلینی، ۱۳۷۵: ۴/۶۱۸).

افسر «روز من از راه پند میمون شد» (۷۹) بر تارک شعر ناصر خسرو می‌درخشد. در
 نظم این شاعر فرزانه، آگاهی بخشیدن به انسان و بیان معانی حکیمانه، عنصر اصلی
 سخن است. «خاصیت عمده شعر ناصر خسرو اشتغال آن بر مواظ و حکم است»
 (صفا، ۱۳۶۸: ۲/۴۵۴) و اندیشه «دَرِ دُرُجِ سَخْنِ بَغْشَايِ بَرِ پِنْد» (۱۸۳) در اشعارش
 تجلی پیدا کرده است؛ «وادی حکمت در شعر ناصر سرزمین مه آلودی است نه جای
 تفرج بلکه محل انتباه و استکشاف» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۴۲).

او خضروار آب حیات حکمت در کام جان انسان‌ها می‌چکاند و برای خود رسالتی
 در جهت روشنگری افراد جامعه و رهبری افکار با سخنان حقیقت‌آمیز و گفتار مؤثرش
 قایل بوده است. وی دیوان شعرش را دیبایی پر از نقش و نگار حکمت، زبور داوود و
 گاه آشکارا پند نامه می‌خواند:

سخن حجت مرغی است که بر دانا
 پند بارد همه از پرش و منقارش
 گر به پند اندر رغبت کنی ای خواجه
 پندنامه است تو را دفتر اشعارش
 (۱۲۲)

و در جای دیگر پند خود را که لباس شعر پوشیده است به قرآن همانند می‌کند:

پند حجت را بخوان و درس کن زیرا که هست چون قرآن از محکمی وز نیکویی وز موجزی
(۴۲۱)

نیــــز، رک: ۵۱۸، ۵۰۰، ۴۸۷، ۴۷۵، ۴۶۰، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۲۷، ۴۱۷، ۴۱۳، ۴۰۹، ۳۹۷،
۳۸۶، ۳۷۶، ۳۶۸، ۳۶۵، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۴۱، ۳۲۰، ۳۱۳، ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۷۵، ۲۷۱، ۲۶۹،
۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۲۴، ۲۱۱، ۲۰۶، ۱۹۱، ۱۸۳، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۰۸، ۱۰۶،
۱۰۵، ۹۵، ۹۴، ۹۰، ۸۶، ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۴۶، ۲۴، ۲۳، ۱۸.

۵-۱-۲- جایگاه والا مرتبه شعر و طبع سخنوری

ناصر گاه دل و جان، گاه زر، گوهر، ذر، مرجان، کیمیا و نگین بدخشانی، گاه دیبای رومی و چینی، گاه لعبت و عروس با زیب و زیور و گاهی عناصر طبیعت چون قطره باران، ابر، خورشید و حتی افلاک را بنا به مشارکت‌ها و مناسبت‌هایی مشابه تشبیهات خود قرار می‌دهد تا ارزش والای موهبت سخن را بنمایاند. طبع در معنی قریحه و استعداد شاعری در خودستایی‌های ناصر خسرو جایگاه ویژه ای دارد؛ «طبع او، خزانه سرشاری است از کلمات و اصطلاحات و آن‌ها را به نیروی تخیل قوی و روح موج و سیالی که دارد، می‌تواند طوری به کار برد که بر نشانه‌گاه و ذهن خواننده بنشانند» (اسلامی ندوشن، ۲۵۳۵: ۴۷). او طبع خود را منحصر به فرد می‌داند:

به قلعه‌ی سخن‌های نغز اندرون نیامد به از طبع من کتوال
(۲۱)

ناصر خسرو که معتقد است «زر سخن را به نفس ناطقه کانم» (۲۰۹) چنان پایگاه سخنش را شریف تصویر می‌کند که آن را رسول حق می‌داند و گاه بر آن باور است که خداوند کلام او را چراغ راه زمانه ساخته است؛ تا جایی که خویشتن داری را از دست می‌دهد و اذعان می‌دارد که اگر در نماز شعرش را بخوانی «روح الامین سپست کند آمین» (۹۰)؛ ناصر خطاب به خود می‌گوید با وجود جسم خاکی، سخنش چنان

والاست که از جهت مقام و منزلت از برج دو پیکر بالاتر و برتر است:

از شخص تیره گر چه به یمگانی از قول خوب بر سر جوزایی

(۸)

نیز، نک: ۵۴۶، ۵۴۵، ۴۹۷، ۴۲۳، ۴۱۵، ۴۱۱، ۴۰۸، ۴۰۶، ۳۸۳، ۳۷۷، ۳۶۰، ۳۴۱، ۳۰۳، ۲۵۱، ۲۱۱، ۲۰۹، ۱۹۷، ۱۷۹، ۱۷۱، ۱۵۷، ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۲۹، ۱۱۸، ۱۰۹، ۱۰۶، ۹۳، ۹۰، ۸۶، ۸۳، ۴۹، ۴۷، ۳۹، ۳۵، ۲۳، ۱۷، ۱۵، ۱۲، ۱۰، ۴.

۵-۱-۳- رسایی و روانی سخن

روشنی و وضوح در کلمه و کلام، زبان آوری و روانی سخن از آداب سخن سرایی ناصر خسرو است؛ اندیشمند یمگان، با این که در بند پیرایش گفتار خود نبود اما بسیاری از آرایه های سخن خود به خود و روان بر زبان وی جاری می شد تا جایی که وی معتقد است فصاحت، بنده او گشته است:

از آن پس که م فصاحت بنده گشته است چگونه بنده باشم پیش لالی؟

(۳۱۰)

و در این ابیات، شیوایی و در عین حال استحکام سخن خود را ستوده است:

سخن حجت بشنو که همی بافد نرم و باقیمت و نیکو چو خز ادکن
سخن حکمتی و خوب چنین باید صعب و بایسته و در بافته چون آهن

(۳۷۶)

نیز، نک: ۵۴۵، ۵۰۳، ۴۶۹، ۴۶۱، ۴۴۹، ۳۴۷، ۳۲۳، ۲۱۱، ۱۷۰، ۱۵۷، ۱۳۶، ۹۰، ۸۵، ۸۱، ۶۰، ۴۴، ۳۷، ۱۸.

۵-۱-۴- تأثیرگذاری سخن

هنر سخنوری و شاعری، گویی نوعی افسونگری است و بنا به فرمایش پیامبر اکرم که «انّ من البیان کسِحراً»، به راستی در کلام، نیرویی جادویی نهفته است

(تجلیل، ۱۳۸۷: ۳۲۷). شبلی نعمانی مؤثر بودن شعر را از آن جا می‌داند که «شاعر، زبانش ترجمان دل است، کلماتی که از دلش خارج می‌شود، بر دل جای می‌گیرد» (نعمانی، ۱۳۶۳: ۴/۵). ناصر برای بیان اثرگذاری سخن خود، آن را به شهد، شیر، خرما، عسل، حریر، پرنیان، تیر، پیکان، باد سحر، آب حیات، سحر حلال و افسون مسیحایی تشبیه کرده است؛ او غیرمستقیم افسون سخن خود را بسان دم مسیح زندگی بخش می‌داند و آن را احیا کننده ذهن‌های در خواب غفلت فرو رفته می‌شمارد:

گر به فسون زنده کرد مرده مسیحا جز سخن خوب نیست سوی من افسون
(۹)

با این حال او گاهی در تمجید شعر خود، آن را در تأثیر گذاری با قرآن برابر می‌بیند و جانب احتیاط نگاه نمی‌دارد:

که آیات قرآن و شعر حجت دل دیوان بسنبد همچو پیکان
(۱۰۹)

نیز، نک: ۴۷۸، ۳۶۸، ۳۴۷، ۲۶۵، ۲۵۰، ۲۲۳، ۲۱۱، ۱۹۴، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۵۳، ۹۰، ۱۸.

۵-۱-۵- صیت سخن در عصر شاعر

به رغم منطقه کوچکی که تحت سیطره قلم سخن گستر ناصر قرار داشت، شاعر پیوسته در صدد کسب شهرت اجتماعی بود و مقدمات انتشار اشعارش را به دیگر سرزمین‌ها مانند خراسان فراهم می‌ساخت؛ هرچند ناصر از شعرش بیشتر جهت تبلیغ آرای اسماعیلیه سود می‌جست و برای دست یافتن به این آرزو پیوسته شعر خود را به لحاظ این که شهره شده و جهان را در نور دیده است می‌ستود. به زعم ناصر در روزگار او نظم و نثرش نزد دوست و دشمن مطلوب و مرغوب بود تا جایی که درباره رجال خراسان بانگ «یکسره عشاق مقال منند» بر می‌دارد. چکامه سرای یمگان خود را در دیار غربت با زمزمه «سیمرغ وار نام تو پیدا و تن نهان» دلداری می‌دهد:

ای به خراسان در سیمرخ وار نام تو پیدا و تن تو نهان
(۱۵)

شاعر معتقد است نام و سروده هایش چنان فراگیر شده که علاوه بر زمینیان به فلک رسیده است:

بر چرخ رسید بانگ و نامم منگر به حدیث نرم و پستم
(۱۹۶)

نیز، نک: ۵۴۶، ۴۳۳، ۳۶۶، ۳۴۷، ۳۱۸، ۲۲۱، ۲۱۰، ۱۹۶، ۱۳۶، ۹۳، ۷۰، ۶۷، ۱۷، ۸.

۵-۱-۶- گوینده حق و راستی

پیامبر اکرم (ص) با توجه به آیات شریف آخر سوره شعراء، نیکوترین شعر را راست‌ترین آن می‌دانست و می‌فرمود: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ» (غرویان، ۱۳۸۷:۱۷). دانای یمگان نیز در پی این اندیشه است که هیچ سخنی ارزشمندتر از حق و صدق نمی‌داند پس طراز آستین حقیقت را سخن خود می‌داند؛ ناصر سخن را در پرتو وفاداری به حق و راستی شایسته بیان می‌بیند چنان که گویی ضمانت راستگویی را بر عهده او گماشته اند:

ای حجت زمین خراسان بگوی بر راستی سخن که تویی ضامنش
(۴۴۱)

پس خود را مصداق حق گویی در روزگارش می‌شمارد:

سخن بگو و مترس از ملامت ای حجت که تو به گفتن حق شهره زمان شده ای
(۴۳۳)

نیز، نک: ۴۷۴، ۴۶۱، ۲۲۷، ۱۹۴، ۱۵۳، ۱۰۷، ۹۳، ۷۳، ۵۶، ۴۶، ۴۴، ۴۰، ۱۳.

۵-۱-۷- مقایسه خود با دیگران در سخن و اظهار برتری خود

ناصر خسرو در نقادی از شعر خود تا آن جا پیش می‌رود که پای دیگر شعرا را نیز به

میان می‌آورد. در شعر او منافسه و خودستایی اغلب دوشادوش تعرض به شعر دیگر شاعران می‌آید و این نمایانگر نقد ذوقی اوست. از شاعران عرب با جریر، حسّان، بنوئاس و بحتری و از شاعران فارسی با کسایی و عنصری دعوی هم چشمی دارد. وی شاعر خود را ترکیبی از شعر عنصری و بحتری معرفی می‌کند و با ظرافت اشاره به تسلط خود به دو زبان فارسی و عربی دارد:

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی یکی گشته با عنصری بحتری را
(۱۴۴)

ناصر در میان شاعران فارسی بیش از همه به کسایی نظر داشته است و هر چند به صورت غیر مستقیم به بزرگی مقام او اقرار می‌کند اما رسم شاعران چنان است که هر گاه قصد خودستایی داشته باشند خود را از بزرگترین شعرای پیشین یا معاصر خود برتر می‌شمارند نه از کمترین آن‌ها:

خوب دیبایی طرازیدم حکیمان را کزو تا قیامت مر سعادت را نبیند کس جزا
گر به خواب اندر کسای دیدی این دیبای من سوده کردی شرم و خجلت مر کسای را کسا
(۴۹۷)

به علاوه ناصر سخن خود را با مانی، لقمان، هرمس، سقراط و افلاطون که از بزرگان دینی، علمی و فلسفی هستند مقایسه می‌کند و خود را از آنها برتر می‌شمرد؛ از آن جمله در مقام مقایسه با مانی می‌گوید:

وز سخن و نامه من گشت خوار نامه مانی و نگارش نکال
(۳۴۷)

نیز، نک: ۴۸۷، ۴۵۹، ۴۴۷، ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۳، ۴۰۶، ۳۴۷، ۳۲۷، ۱۳۵، ۵۶، ۲۷، ۲۳.

۵-۱-۸-تناسب لفظ و معنی

رابطه لفظ و معنا در رساندن و فهماندن اندیشه اثر بسزایی دارد؛ حضرت علی (ع)

می‌فرماید: «الفاظُ قَوْلُ المَعَانِي»: واژه‌ها پیکره‌های مناسب معانی‌اند (حسینی، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۲۱). لفظ و معنی خوب برای شاعر توانا به منزلهٔ مصالح کار است که گزینش آن تابع ذوق و استعداد زیباگزین شاعر است. ناصر خسرو قدرت بی‌ظنیری در ترکیب لفظ و معنی دارد، جزالت سخن او از عمق و عظمت معانی و ارتباط آن با الفاظ حکایت دارد:

شعر حجت بدیل حجت دار پُر ز معنی خوب و لفظ جزیل
(۱۲۴)

و گاه با تشبیهی بدیع از احاطه و اشراف خود بر گسترهٔ الفاظ و معانی سخن می‌گوید:

معنی به خاطر م در و الفاظ در دهان همچون قلم به دست من اندر شده است اسیر
(۱۰۲)

نیز، نک: ۵۳۰، ۴۰۸، ۱۵۵، ۱۳۶، ۱۳۳، ۳۹، ۳۵، ۳۳.

۵-۱-۹- نوآوری

گرایش به ابتکار و تازگی نشانگر قدرت شاعر و خوش طبعی اوست و تقلید، شاعر را به فسرده طبعی و بی‌ذوقی منسوب می‌کند؛ «هر چه گویی از جعبه خویش گوی، گرد سخنان مردمان مگرد آن گه طبع تو گشاده نشود و میدان شعر تو فراخ نگردد و هم بدان درجه بمانی که اول بوده باشی» (عنصر المعالی، ۱۳۸۵: ۱۹۱). تاریخ سرایش اشعار و زندگی واقعی ناصر نشان می‌دهد که «حکیم نه فقط دنباله رو پیشینیان خود نبود بلکه در مسیری گام نهاد که می‌توان وی را بنیانگذار انقلابی تازه در میدان سخن سرایی دانست» (فیروز، ۱۳۷۱: ۲۲۳)؛ از این رو، وی طنین نوخواهی و نواندیشی بر می‌آورد و سخن خود را آراینده و احیا کننده می‌بیند:

سخن کرکسی پیر پرکنده بود به من گشت طاووس با پر و بال
به من تازه شد پژمردیده سخن چو ز افسون یوسف زلیخای زال
(۲۵۱)

ناصر در میدان سخن سرایی و نوآوری، کسایی شاعر مقدمش را معارضی ناتوان می‌بیند و خود را برتر می‌شناسد:

گر سخن‌های کسایی شده پیرند و ضعیف سخن حجّت با قوّت و تازه و برناست
(۲۳)

نیز، نک: ۴۷۹، ۳۷۷، ۳۳۴، ۳۲۳، ۲۶۲.

۵-۱-۱۰- بسیار سخنی

ناصر خسرو کم‌کم با غربت غمگین تبعید در درّه یمگان مأنوس شده بود و می‌کوشید در این فرصت، خود و اندیشه‌هایش را بیشتر به دیگران بشناساند تا بی‌گناهی‌اش محرز گردد؛ از دیگر سو، به عنوان حجّت جزیره خراسان، وظیفه خطیری در جهت تبلیغ عقاید اسماعیلیان بر دوش داشت و بسیارگویی او از این روست. دعوی «زین چرخ پر ستاره فزون است اثر مرا» (۱۲) سوای اغراقی که در آن تعبیه شده است، اگر چه به بسیارگویی ناصر اشاره می‌کند اما نکته حائز اهمیت این است که او در ضمن مبالغه در گفتار، از بن دندان به ایراد سخن درست و شیوا و مناسب حال و مقام باور دارد و با تمثیلی آن را با بخشش افزون شاه سخاوتمند مقایسه می‌سازد:

ای حجّت بسیار سخن دفتر پیش آر

وز نوک قلم در سخن هات فرو بار

هر چند که بسیار و دراز است سخن هات

چون خوب و خوش است آن نه دراز است و نه بسیار

شاهی که عطاهاش گران است ستوده است

هر چند شوی زیر عطاهاش گرانبار

(۳۷۷)

گاه خود را با این بسیار گویی و خوش آوایی چون هزاردستانی می بیند که در قفس
یمگان گرفتار شده است:

از لحن فراوان و خوش بماند در تنگ قفس ها هزاردستان
(۱۵۷)

نیز، نک: ۳۹۰، ۳۲۶، ۱۷۹، ۱۲.

۵-۱۱-۱- پاکی سخن

در قرآن بر لزوم اعراض و پرهیز از سخن لغو و بیهوده به عنوان ویژگی تربیتی و اخلاقی
شایسته مؤمنان، تأکید شده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ
هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون، ۳-۱): همانا اهل ایمان به رستگاری رسیدند، آنان که در
نمازشان خاضع و فروتن هستند و از سخن لغو و باطل اعراض می کنند.

«ناصر خسرو هر چند سخن را از حیث علو و عظمت، بر هر چیز دیگر این جهان
ترجیح می دهد... تأکید می کند که این موهبت سخن را به انسان برای اشتغال به هجو و
دروغ و گزافه نداده اند» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۳). زبان ناصر پس از دگرگونی فکری
از آلودگی به دور می شود. او فتنه تغزل، وصف می، معشوق، طبیعت و ممدوح نیست
و از گزافه گویی و عبارت پردازی اعراض می جوید، برخلاف عقاید اسماعیلیان سخن
نمی گوید و ناسزا نسبت به منتقدانش را لازمه مبارزه لفظی در جهت نشر و اثبات
حقانیت مسلک فاطمیان می داند.

ناصر شعرش را در پاکی چون در شاهانه می پندارد:

به دل پاک برنویس این شعر که به پاکی چو در شهوار است
(۲۸۶)

حتی سخن خود را پاک تر از طلای خالص می شناسد:

کم بیش نباشد سخن حجت هرگز زیرا سخنش پاک تر از زر عیار است
(۸۸)

نیز، نک: ۳۵۶، ۳۲۳، ۱۷۲، ۳۹.

۵-۱-۱۲-جاودانگی سخن

برای هنر پایانی متصور نیست؛ در متن مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است: «تا جهان بود، مردم گرد دانش گشته‌اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته‌اند» (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۲).

ناصر خسرو نیز در اندیشه ماندگاری سخن پس از مرگ است و تنها راه آن را صید کردن مروارید سخن می‌داند:

روز و شب از بحر سخن همچنین دُر همی جوی و همی برفشان
تا ز تو میراث بماند سخن چون بروی زی سفر جاودان
(۱۵)

و این گونه حیات پایدار سخن را به تصویر می‌کشد:

بمیرد صورت جسمی، سخن ماند ز ما زنده سخنران را بر این دعوی چو خورشید است برهانش
(۲۳۵)

نیز، نک: ۴۱۹، ۲۶۷، ۲۳۲.

۵-۱-۱۳- تسلط بر نظم و نثر

شمار اندکی از شاعران هم در بیان نثر، سخن گزار بودند و هم در میدان نظم، چابک سوار؛ حاصل عمر ناصر خسرو نیز بارور به آثار نظم و نثر است. وی شعرش را چون شکر و نثرش را مانند مروارید می‌داند که هر دو در نهایت شیرینی و با ارزشی است. از میان آثار بسیاری که ناصر به نثر دارد در دیوان تنها به «زاد المسافرین» اشاره دارد:

در باغ و راغ دفتر دیوان خویش از نثر و نظم سنبل و ریحان کنم
زادالمسافر است یکی گنج من نثر آن چنان و نظم از این سان کنم
(۳۶۸)

و سخن خود را در هر دو میدان سخنوری می ستاید:

نام سخن های من از نظم و نثر چیست سوی دانا؟ سحر حلال
(۳۴۷)

نیز، نک: ۲۲۳ و ۱۴۴.

۵-۱-۱۴- تسلط بر هر دو زبان فارسی و عربی

ناصر خسرو به مهارت خود در سرودن شعر پارسی و عربی اشاره می کند و آن را یادگاری از خویش برای نسل های آینده می بیند:

اشعار به پارسی و تازی بر خوان و بدار یادگارم
(۴۱۹)

این فخر بس مرا که به هر دو زبان حکمت همی مرتب و دیوان کنم
(۳۶۸)

نیز، نک: ۲۵۰ و ۱۴۴.

۲-۱-۱۵- مهارت در سرودن هزل

«هزل» بیان مطالب خنده آور برای تفنن است که در آن نه مصلحت فرد مطرح است و نه مصلحت جامعه (دانش پژوه، ۱۳۸۰: ۴۰۸).

از دیوان ناصر خسرو برمی آید که او تا پیش از حیات فکری در جرگه شاعران هزل گو به شمار می رفته و پس از آن انتباه یافته و اظهار پشیمانی کرده است:

اندر محال و هزل زبانت دراز بود و ندر زکات دستت و انگشتکان قصیر
بر هزل وقف کرده زبان فصیح خویش بر شعر صرف کرده دل و خاطر منیر
(۱۰۲)

ناصر در دوره دوم زندگی با شعار «عقل تو را دشمن است هزل چو هیون»^۲ (۹)، سیر تحول روحی اش را نشان می دهد:

قولم همه هزل و محال بودی هزلم همه حکمت شد و محالم
بی مغز سفالیم دیده بودی امروز همه مغز بی سفالم
(۳۲۴)

۵-۱-۱۶- ایجاز در سخن

از قدیم سخن موجز گفتن را از هنرهای ادبی شمرده‌اند و گفته‌اند «خیرُ الکلام ما قلَّ و دلَّ و لم یُؤل؛ یعنی سخن آن نیکوتر که به گفتن کوتاه‌تر و به معنی بزرگتر و راهنمای‌تر، چنان که ملال نگیرد از آن و گرانی نیاید و حریص‌تر باشند به یاد گرفتن» (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۹۶).

ناصرخسرو اعجاز کلام را در واقع مبتنی بر ایجازی می‌داند که طی آن سخن کوتاه اما پر مغز گفته آید و با آوردن مثال سحبان وائل و تمثیلی در بیت دوم بر این طرز سخن تأکید می‌کند:

سخن چون حکیمان نکو گوی و کوتاه که سحبان به کوتاه سخن گشت سحبان
نیینی که بدرید صد من زره را بدان کوتاهی یک درم سنگ، پیکان
(۸۵)

۵-۲- فضل و برتری

واژه «فضل» از بار معنایی گسترده‌ای برخوردار است: برتری و رجحان، معرفت و کمال، علم و حکمت، احسان و بخشایش، عنایت و لطف، سیرت نیک، افزون گردیدن و ... (دهخدا، ۱۳۶۵: ذیل فضل).

فضل در بسیاری از کتاب‌ها در تساوی با دیگر صفات اخلاقی نظیر علم، خرد، خویشتن داری، صبر و ... به کار رفته است چنان که در تاریخ بیهقی که هم‌عصر ناصرخسرو است چنین آمده است: «چون از خطبه فارغ شدم... پس ابتدا کنم بدان که باز نمایم که صفت خردمند چیست تا روا باشد که او را فاضل گویند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۰).

آن چه در این بخش در مد نظر است، بیان خصوصیات عملی نیکو و ستوده است که برتری و شایستگی شخصی را بر اقرانش اثبات می‌کند و مابه‌الامتیاز یک شاعر نسبت به دیگران است؛ «چون در خویشتن، هنری بینی همیشه خود را افزون‌تر از ایشان دانی و مردمان نیز تو را فزون دانند از هم سران تو به قدر فضل و هنر تو؛ و چون مرد عاقل بیند که وی را فزونی نهادند بر هم سران وی، به فضلی و هنری جهد کند تا فاضل‌تر و بهره‌مندتر شود و هر آن گاه که مردم چنین کند بس دیر نیاید تا بزرگوارتر هر کسی شود» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۵: ۳۴). ناصر مقام خود را در برخورداری از فضل آسمانی می‌داند و می‌گوید:

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ
جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا
(۱۱)

و از قول دیگران نقل کرده است:

در کار خویش عاجز و درمانده نیستم
فضل مرا به جمله مقرند خاص و عام
(۵۶)

فضایل زیر از نظر ناصر حائز اهمیت است و به مصداق «فضل و هنر ضایع است تا ننمایند»^۳ به بیان خودستایی می‌پردازد.

۵-۲-۱- علم و دانش

برخی از محققان بر این باورند که ناصر خسرو تحصیلات مدرسه‌ای نداشته اما از آن جا که او در جوانی دبیری فاضل بوده و در دربار پادشاهان بزرگ خدمت می‌کرده است و مطالعه آثار او نیز اطلاعات فراوانش را در زمینه‌های مختلف چون ریاضی، طب، ادبیات، موسیقی، افکار یونانیان و... نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد او در کودکی و نوجوانی علوم متداول زمان خود را آموخته بوده است (رک: فروزانفر، ۱۳۸۰: ۱۵۵ و هانسبرگر، ۱۳۸۰: ۱۹)؛ زندگی درباری ناصر خسرو او را از پرداختن به کارهای علمی باز نداشته بود و «او در چهل و دو سالگی مردی بسیار دانشمند و آشنا به علوم عصر

خویش بوده» (برتلس، ۱۳۴۶: ۱۷۳) و پس از سفر مصر و آشنا شدن با فاطمیان، علم او بسیار فزونی گرفته است.

به نظر ناصر انسان را به دنیا آورده‌اند که از علم که هدیه الهی است برخوردار شود و به کمال برسد:

جان لطیفم به علم بر فلک است **گر چه تنم زیر خاک مسجون شد**
(۷۹)

او در اشعارش پیوسته به احاطه به علوم و مقام فضل و دانش خویش اشاره می‌کند و در مقایسه بین خود و شخص جاهل، او را فرعون، سفال و مگیلان می‌خواند و خود را ذوالنون (یونس پیامبر)، زر و ریحان. این امر به اعتبار آن است که اکثر مردم در زمان او از درک علوم و عقاید مغلق اسماعیلیه عاجز بودند. ذکر این نکته لازم است که نظر ناصر راجع به کسب علم در دیوانش، دانش دین و عقاید اسماعیلیه است و از آنجا که «سر علم‌ها، علم دین است» (۱۱۰) پس کسی را یارای برابری با او نیست:

کسی کو با من اندر علم و حکمت همبری جوید **همی خواهد که گل بر آفتاب روشن انداید**
(۴۰)

نیز، نک: ۵۴۶، ۵۰۴، ۵۰۳، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۱، ۴۵۷، ۴۳۲، ۴۲۷، ۴۱۹، ۴۱۶، ۴۱۵، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۶۸، ۳۶۲، ۳۴۶، ۳۳۶، ۳۲۷، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۳۶، ۲۳۲، ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۹۶، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۵، ۱۳۵، ۱۲۶، ۱۱۰، ۱۰۷، ۹۳، ۹۲، ۸۱، ۷۶، ۷۴، ۷۰، ۶۶، ۶۴، ۵۶، ۴۸، ۳۲، ۲۷، ۱۷، ۱۲، ۱۱.

۵-۲-۲- عقل و خرد

محور فکری شاعران سبک خراسانی بر پایه اصالت خرد استوار بود؛ گویی بنیان‌های خردمندی و خردگرایی که از فرهنگ غنی ایران قبل از اسلام بازمانده بود، بار دیگر در چهارچوب فرهنگ اسلامی آزموده شد. برای ناصر خسرو، خرد، موهبت بزرگ الهی به

انسان و معیار و ملاک شناختو سنجش و فهم هر چیزی است که او در جوانی از آن بی بهره بوده است اگرچه در جوانی به واسطه یاران خویش از عقل و خرد تدبیرگر در امور دنیوی بهره مند بوده است:

مرا بود حاصل ز یاران خویش به شخص جوان اندرون عقل پیر
(۴۰۱)

خردمند یمگان سیر دگرگونی خود را این گونه توضیح می دهد:

سنگ سیه بودم از قیاس و خرد کرد چنین در شاهوار مرا
خار خلان بودم از مثال و خرد سرو سهی کرد بختیار مرا
(۱۲۶)

در مقطع دوم زندگی ناصر خسرو، ساختار عقلانی وی مطابق با عقاید اسماعیلیه است و وی خود را قبله عقلا معرفی می کند؛ از نظر او کوشش آگاهانه برای یافتن و صیقل دادن گوهر وجودی یعنی پالایش نفس از شوائب جسمانی، تنها وقتی محقق می شود که خرد سر رشته دار کارها شود و جهالت و غفلت را از ضمیر براند:

سوزن سوزانم در چشم جهل لیکن در باغ خرد سوسنم
(۳۰۵)

نیز، نک: ۵۴۶، ۵۳۵، ۵۳۰، ۴۳۰، ۴۱۴، ۳۲۲، ۳۱۱، ۲۸۴، ۲۵۸، ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۳۶، ۱۱۶، ۱۱۴، ۹۷، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۸۹، ۸۴، ۷۵، ۷۴، ۷۱، ۴۹، ۴۸، ۴۲، ۳۵، ۳۰، ۲۱، ۱۳، ۱۲.

۵-۲-۳- دعوت به تحقیق و ترک تقلید

در بحبوحه قال و مقال طوطی صفت دیگران، شوق شناخت، ناصر را فردی پرسش گر و تشنه فراگیری و معرفت ساخته بود و عطش حق طلبی اش با هیچ آبی فرو نمی نشست همواره ذهن را مشغول می کرد تا پاسخی قانع کننده برای چون و چراهای خود بیابد؛ وی با تقلید کورکورانه و جمود بر اقوال و آداب و رسوم گذشتگان و

پذیرش بی‌چون و چرای آرای دیگران سخت مخالف بود و چون و چرا و تفکر و تلاش آدمی را لازمه دست‌یابی به حقیقت می‌دانست:

تقلید نپذیرفتم و صحبت ننهفتم زیرا که نشد حق به تقلید مشهر
(۵۱۰)

و به نکوهش از طرفداران تقلید می‌پرداخت:

تو گویی که چون و چرا را نگویم همین است نزدیک من مذهب خر
(۳۰۸)

نیز، نک: ۵۴۲، ۵۰۸، ۴۹۲، ۴۱۴، ۳۵۶، ۳۳۲، ۲۸۴، ۲۸۰، ۲۴۹، ۲۱۲، ۱۹۷، ۱۶۱، ۱۳۳، ۱۱۱، ۸۴، ۷۱، ۵۵، ۴۲، ۳.

۵-۲-۴- مقام و منزلت در دربار

ناصر خسرو در هر فرصتی به مناسبتی آینه‌فرا روی گذشته خود می‌گیرد و خواننده کنجکاو را با گذشته‌اش آشنا می‌سازد. وی «هنوز جوان نخواست‌ای بود که در کار دبیری ورزیده شد و پیش از آن که به سن سی سالگی برسد، به درگاه پادشاه و امیر راه یافت» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۶۱)؛ هدف اصلی ناصر از بیان جایگاه و منزلت پیشین خود آن است که به مردمی که وی را به تهمت دینی از شهر و دیارش آواره ساختند یادآوری کند که او همان است که تا دیروز از جانب آنها ادیب و دبیر فاضل و خواجه خطیر، لقب یافته بود و امروز در فضل و ادب نه تنها چیزی از دست نداده بلکه بر ژرف بینی و حقیقت‌جویی‌اش افزوده شده است؛ ناصر به زیبایی موقعیت اجتماعی و جاه و مقامش را قبل از تحول فکری ترسیم می‌کند:

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر
به نامم نخواندی کس از بس شرف ادیبم لقب بود و فاضل دبیر
ادب را به من بود بازو قوی به من بود چشم کتابت قریر
(۴۰۰)

دستم رسید بر مه ازیرا که هیچ وقت
 بی من قدح به دست نگیرد همی امیر
 پیش وزیر با خطر و حشمت از آن
 میرم همی خطاب کند خواجه خطیر
 (۱۰۲)

نیز، نک: ۱۳۵، ۱۰۹، ۹۳.

۵-۳- همت والا

همت، خواست و اراده آدمیانی است که با ایمانی مستحکم، وجدانی بیدار، سینه ای گشاده و دلی پاک از ارزش وجودی خویش آگاهند: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ»: ارزش مرد به اندازه همت اوست (نهج البلاغه: ۶۳۴).

«بلند همتی آن بود که نفس در طلب جمیل سعادت و شقاوت این جهانی نیفتد و بدان استبشار و ضجرت ننماید» (نصیر الدین طوسی، ۱۳۶۴: ۱۱۳).

انسان در نگاه ناصر خسرو چنان وزانتی دارد که او را «بارخدای جهان خویش»، «انجام جهان» و «نیلوفر دانا» می خوانند؛ او اشاراتی دارد که نمایانگر عزم و اراده مستحکمش به فراخور مقام والای انسانی است. این بخش در چهار عنوان ذیل می آید:

۵-۳-۱- بی تعلقی به دنیا و اعراض از مدح درباریان

انسان چنان بلند مرتبه است که به تشریف «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» آراسته شده است و صاحب چنین مقامی نباید به طمع منافع دنیای دون خود را بیالاید؛ به فرموده حضرت علی (ع): «أَنَّكَ لَنْ تُخْلَقَ لِلدُّنْيَا فَارْزُقْ فِيهَا وَاعْرِضْ عَنْهَا»: به راستی که تو هیچ گاه برای دنیا خلق نشده ای، خود را از دنیا کنار کش و روی از آن برتاب (تمیمی آمدی، ۱۳۷۳: ۲۸۸/۱). به نظر ناصر خسرو، ارجمندی ذات و عظمت نفس انسان تا حدی است که دنیای سپنجی غایت تمنای حیات آدمی نیست و نمی تواند سزاوار نوع انسان باشد و باید با نگاه و همت بلند نسبت به آن اظهار بی تعلقی کرد. وی که بارها دنیای دون را آزموده است به سبب بیش والایش هرگز اسیر آن نشده است و آسان

فروگذاری دنیا با تمام جلوه و جلالش، ژرفای کمالات انسانی وی را نمایان می‌سازد:
 به چشمم ندارد خطر سفله گیتی به چشم خردمند ازیرا خطیرم
 از آن پس که این سفله را آزمودم به جرّش درون نوفتم گر بصیرم
 (۴۴۵)

روزگار ناصرخسرو دورهٔ قصیده سرایی و مدح است. حکیم که خود تا پیش از تحول روحی مدیحه سرا بود، نخستین کسی است که در اصل و بنیاد شاهان شک می‌آورد و بر این قاعده و قرار می‌شورد و شعرا را که پیشهٔ تملق‌گویی اختیار کرده‌اند شعر فروش می‌خواند و خود را فاقد طمع و حرص دیگر شاعران می‌بیند؛ پس «مدحت شاهان چرا سگالم» (۳۲۳) سر می‌دهد و حاضر نیست مروارید گرانبهای شعر دری را نثار حاکمان ظالم دست‌نشاندهٔ خلیفه عباسی کند و بدین گونه، منش و روش خود را که الگوی شعر متعهد است، نشان می‌دهد؛ به جرأت می‌توان گفت در طول تاریخ ادبیات فارسی، در این زمینه، شعری به زیبایی و استحکام شعر ناصرخسرو سروده نشده است؛ شعری که نشان از قدرت و صلابت روحی شاعر دارد و حال و هوای حماسه بر فضای آن حاکم است:

به علم و به گوهر کنی مدحت آن را که مایه است مر جهل و بد گوهری را
 به نظم اندر آری دروغی طمع را دروغ است سرمایه مر کافری را
 پسندیده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را
 من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را
 (۱۴۳)

و شاعر آن را خود را فقط بندهٔ رب می‌داند:

نه پیش جز خدای جهان ایستاده ام زان پس، نه هیچ نیز کسی را دو تا شدم
 (۱۴۰)

نیز، نک: ۵۴۸، ۵۰۴، ۴۹۳، ۴۸۰، ۴۷۸، ۴۷۰، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۲، ۴۴۷، ۴۴۰، ۴۱۸، ۴۰۲، ۳۵۶، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۳، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۰، ۳۲۳، ۳۲۳، ۳۱۰، ۲۵۳، ۲۲۸، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۰، ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۸۳، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۲۶، ۱۰۶، ۱۰۵، ۸۶، ۷۹، ۶۰، ۵۷، ۴۸، ۴۶، ۴۰، ۳۵، ۳۴، ۳۱، ۱۹، ۱۶، ۱۴، ۱۲.

۵-۳-۲- قناعت

«قناعت» یعنی راضی بودن به قسمت خود و به معنی وسیع تر، قناعت نگاهداری نفس است از پیروی حرص و رام گشتن در برابر آز و طمع. «قناعت قوت نفس است بر حد قلت و کفایت و قطع طمع از طلب کثرت و زیادت و هر نفسی که بدین خلق متخلق گشت، خیر دنیا و آخرت و گنج فراغت و غنا یابد و راحت ابدی نصیب او گردد» (سجادی، ۱۳۸۳: ۶۴۶).

ناصر خسرو به صراحت اعلام می‌دارد که منحصراً پادشاه تن خویش است، ناخن طمع را می‌پیراید و مجالی برای حاکمیت حرص و آز نمی‌دهد:

نیست بر من پادشاهی آز را میر خویشم نیست مثلی هم‌برم
(۴۷۱)

به نظر او قناعت نفس انسان را از نیاز و حرص نجات می‌دهد و راه را بر آزادگی، وارستگی و هدایت به جهان بی‌نیازی باز می‌کند: «حصاری به ز خرسندی ندیدم خویشتن را من» (۴۷۸)؛ این مطلب از آن جا که او قناعت را اعطای ایزدی می‌داند حائز اهمیت است:

جهان را دیدم و خلق آزمودم به هر میدان درون جستم مجالی
نه مالی دیدم افزون از قناعت نه از پرهیز برتر احتیالی
(۳۱۰)

نیز، نک: ۴۷۸، ۳۰۹، ۲۵۱، ۲۰۴، ۱۹۳، ۱۷۱، ۱۵۹، ۱۳۴، ۱۱۶، ۱۰۷، ۷۳، ۵۷، ۴۰، ۳۰، ۱۰.

۵-۳-۳- صبر

صبر به معنای شکیبایی و رزیدن است. ملّا مهدی نراقی صبر را «ثبات و آرامش نفس» در سختی‌ها و بلاها و «پایداری در برابر آن‌ها» می‌داند (نراقی، ۱۳۸۴: ۶۷۰). در قرآن کریم نیز به این صفت نیکوی اخلاقی سفارش شده است: «وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال، ۴۶): و صبر پیشه کنید، همانا خداوند با صابران است.

به باور ناصرخسرو «صبر است کیمیای بزرگی‌ها» (۱۶۷). او تخم صبر را در دل خود می‌کارد تا سرانجام به درختی میوه دار تبدیل شود. هم چون ایوب پیامبر که خداوند او را با بلاها و ملالت‌های بسیار آزمود تا عاقبت از این امتحان الهی سربلند بیرون آمد و باز مورد عنایت و عافیت حق واقع شد، ناصر امید دارد توفیق صبری هم چون ایوب را داشته باشد:

به دل در صبر کشتم تا به من بر
چو بر ایوب زر بارید باران
(۳۰۲)

از نظر ناصرخسرو «بهتر ز صبر مر تن تنها را» یاری نیست و تیر غدر و مکر فلک را سپر صبر پاسخگوست:

پیشه این چرخ چیست؟ مفتعلی
نایدش از خلق شرم و نه خجلی
صبر کنم با جهان از آن که همی
کار نیاید نکو به تنگدلی
(۵۰۱)

نیز، نک: ۴۹۱، ۴۸۳، ۴۶۸، ۴۲۶، ۴۰۶، ۳۸۹، ۳۷۱، ۳۶۹، ۲۵۸، ۲۴۶، ۱۵۴، ۱۲۸.

۵-۳-۴- اعراض از غزل‌گویی

ناصرخسرو سخن را از حیث علوّ و عظمت بر هر چیز دیگر جهان ارج می‌نهد و معتقد است موهبت سخن را برای پرداختن به عبث به انسان نداده‌اند؛ آن چه برای او

اهمیت دارد، پیام شعر است نه صورت آن و تمام تلاش ناصر در انتقال روشن و بی‌ابهام آن پیام به مخاطب است. او شاعر غزل نیست و از غزلسرایان دوری می‌گزیند:

ای غزل گوی و لهُو جوی، ز من دور که من نه ز اهل غزل و رود و فسوس و لهوم
تا همی رود و سرود است رفیق و کفوت بی گمان شو که نباشی تو رفیق و کفوم
(۴۳۰)

خواننده با همان برخورد نخستین با شعر ناصر، فخامت زبان را به خوبی احساس می‌کند. ناصر خسرو شاعری نیست که تحت تأثیر هیجان‌های شاعرانه از دل اسیر گشته در حلقه زلف و کمان ابرو و روی دلفریب و جادوی معشوق سخن بگوید و خود را به مغازه سرگرم نماید چرا که آن را مایه چاکری و فرومایگی می‌داند؛ وی غزلسرایان دیگر را از این بیهوده‌گویی تحذیر می‌دهد و بر خود می‌بالد که خاطر منورش هرگز چراگاه غزالان عشق نگشته است:

خیره نکرده است دلم را چنین نه غم هجران و نه شوق وصال
عشق محال است نباشد هگرز خاطر پر نور محل محال
نظم نگیرد به دلم در غزل راه نگیرد به دلم بر غزال
(۳۴۷)

نیز، نک: ۴۶۱، ۲۸۷، ۲۵۵، ۱۹۳، ۱۲۸، ۵۶.

نتیجه

حکیم ناصر خسرو قبادیانی مردی بود که زبان فارسی را شکوهی خاص بخشید. در تار و پود خودستایی‌های ناصر، نوعی تعلیم و آموزندگی به شکل غیر مستقیم حضور دارد. این شیوه شاعری او نمایانگر پایبندی ذاتی وی به اصول انسانی و تعلیم اخلاقی است و نوعی تحریض و تشویق و دعوت مردمان روزگارش و نیز نسل‌های آینده در کسب آن کمالات را با خود دارد. ناصر برای سخن اهمیت بسیاری قایل است. به همین سبب

این کلمه، با توجه به ضرورتی که از نظر انتقال معنی دارد، در ابعادی گوناگون در اشعار وی آمده و در نظر او ایزاری مؤثر برای دعوت و تبلیغ است، از این رو بیشتر خودستایی‌های ناصر نیز در حوزه هنر سخنوری است، وی در اشعار خویش مکرراً به احاطه خود به علوم و مقام عظیم فضل و دانشش اشاره می‌کند و معتقد است با تحقیق و ترک تقلید توانسته است به درک عمیق مسائل توفیق یابد. بانگ بلند و پرآوازه خرد و خردپرووری نیز در جای جای دیوان ناصر خسرو به گوش می‌رسد. در راستای این خرد است که وی با آن که شاعر و دبیر ملازم دربار و اهل خدمت و مدیحه‌گویی بود، پس از بیداری نه امیر فرومایه ستمگر را به «زهد عمار و بوذر» می‌ستاید و نه جهان مادی را به شیرینی و دل‌بستگی وصف می‌کند؛ وی از آنجا که دنیای سپنجی را غایت تمنای زندگی آدمی و سزاوار نوع انسان نمی‌داند، از مدح و غزل اعراض می‌جوید و صبورانه قناعت و آزادمنشی و مناعت طبع را سرلوحه زندگی خویش می‌سازد و از این باب خرسند و مسرور است. با تأملی در دیوان ناصر خسرو می‌توان دریافت که او در عالم اخلاق فضایل بی‌ظنیری دارد که اندیشه‌مندانه خود را به سبب آنها می‌ستاید؛ به دیگر سخن، وی ستایش از خود را ستایش از اخلاق، فضایل و پاکی‌ها می‌داند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- پس از این در ارجاع به دیوان ناصر خسرو، به اختصار به ذکر صفحه بیت یا ابیات شاهد بسنده می‌شود.
- ۲- هیون که معرب آن افیون است- همان شیرۀ خشخاش است که امروز «تریاک» گویند و تریاک که معرب آن تریاق است به معنی ضدزهر (=پادزهر) است و چون هر تریاک یک جزء آن افیون بوده، رفته رفته ترک و افیون کلمه مترادف پنداشته شده است (محقق، ۱۳۶۸: ۲۷۶).
- ۳- سعدی گوید:

فضل و هنر ضایع است تا نمایند عود بر آتش نهند و مشک بسایند

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۲۰)

منابع

- ۱- قرآن مجید. (۱۳۸۲). ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: گلشن.
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۸۲). ترجمه محمد دشتی، قم: دفتر نشر الهادی.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۵). پیوند فکر و شعر در نزد ناصرخسرو. یادنامه ناصرخسرو، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۴- برتلس، آندره یوگنی یویچ. (۱۳۶۴). ناصر خسرو و اسماعیلیان، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن.
- ۶- تجلیل، جلیل. (۱۳۸۷). شعر از دیدگاه پیامبر، شرح درد اشتیاق: مجموعه مقالات با رویکرد زیبایی شناسی و بلاغی، تهران: سروش.
- ۷- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۷۳). غررالحکم و درر الکلم، تصحیح جلال الدین حسینی ارموی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۸- حسینی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). بر ساحل سخن: شیوه ها و مهارت های نویسندگی، تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت.
- ۹- داعی الاسلام، سید محمدعلی. (۱۳۶۴). فرهنگ نظام، تهران: شرکت دانش.
- ۱۰- دانش پژوه، منوچهر. (۱۳۸۰). تفنن ادبی در شعر فارسی، تهران: طهوری.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۵). لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). از گذشته ادبی ایران، تهران: المهدی.
- ۱۳- ----- (۱۳۷۴). با کاروان حله، تهران: علمی.
- ۱۴- ----- (۱۳۷۱). سیری در شعر فارسی، تهران: علمی.

- ۱۵- سجادی، جعفر. (۱۳۸۳). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
- ۱۶- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۶۸). گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- ۱۷- شریعتی، علی. (۱۳۵۷). بازگشت، تهران: حسینیه ارشاد.
- ۱۸- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
- ۱۹- طبری، احسان. (۱۳۴۸). برخی بررسی‌ها درباره جهان بینی و بینش‌های اجتماعی در ایران، تهران: بی نا.
- ۲۰- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۵۸). قابوس‌نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱- غروی‌ان، محسن (۱۳۸۷). ترجمه نهج الفصاحه، قم: عصر ظهور.
- ۲۲- غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۵۱). نصیحة الملوک، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۲۳- فرزاد پور، علی اکبر. (۱۳۵۴). خودستایی شاعران. یغما، سال ۲۸، ش ۶: ۳۷۷-۳۷۴.
- ۲۴- فروم، اریک. (۱۳۸۵). انسان برای خویشتن (پژوهشی در روانشناسی اخلاق)، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت.
- ۲۵- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۰). سخن و سخنوران، تهران: خوارزمی.
- ۲۶- فیروز، شیر زمان. (۱۳۷۱). فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه‌های آن، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۲۷- قزوینی، محمد. (۱۳۶۳). بیست مقاله، تهران: ابن سینا.
- ۲۸- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۱). «خود کم بین بر منش»؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۳۵، ش ۱ و ۲: ۸۲-۷۵.

- ۲۹- ----- (۱۳۶۷). *دُرّ دریای دری*، تهران: مرکز.
- ۳۰- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۵). *اصول کافی*، ترجمه محمد باقر کمره ای، تهران: اسوه.
- ۳۱- کیانوش، محمود. (۱۳۶۹). *نظم، فضیلت و زیبایی*، تهران: آگاه.
- ۳۲- گریمال، پیر. (۱۳۶۲). *فرهنگ اساطیر یونان و رم*، ترجمه احمد بهمنش، تهران: امیرکبیر.
- ۳۳- محقق، مهدی. (۱۳۶۸). *تحلیل اشعار ناصر خسرو*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۴- موریش، ایور. (۱۳۷۳). *درآمدی به جامعه شناسی تعلیم و تربیت*، ترجمه غلامحسین سرمد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳۵- ناصر خسرو، ابوالمعین. (۱۳۶۳). *جامع الحکمتین*، به اهتمام محمد معین و هانری کربن، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۳۶- ----- (۱۳۷۸). *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۷- نراقی، احمد. (۱۳۸۴). *معراج السعاده*، قم: قائم آل محمد.
- ۳۸- نصیرالدین طوسی (۱۳۶۴)، *اخلاق ناصری*، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
- ۳۹- نعمانی، شبلی. (۱۳۶۳)، *شعر العجم*، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.
- ۴۰- هانسبرگر، آلیس. (۱۳۸۳). *ناصر خسرو، لعل بدخشان، تصویری از شاعر، جهانگرد و فیلسوف ایرانی*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: فروزان روز.
- ۴۱- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۶). *چشمه روشن: دیدار با شاعران*، تهران: علمی.